

قصه اول

سحر از غیبی قیام بر افکن بخندار
 تا بر شوم قیام از غیب کردگار
 آنچه در دنیا نداد از کس نداده عشق
 ز این عشق سوز منم جز سوز سب
 تا که این سوز شیده بر آید ز سر
 تا که این سوز را با بر آید زین جنا
 تا شعر بر روز و جمعه است با بسوز
 بقدره بر دار اندر که عشق تان کندار
 تا که در دنیا از دست هیچ مرد راه
 که چشم من افتاد از لعل تو شین گهار
 تا بر زمین ملک اندر در ظاهر فقر
 تا این ملک با قدر اکنون از هر کن ر
 که نیال جان من سست به در آنجا
 که شاد جهان دل در بر بیاد هم بیار
 در مسیری که در مدینه ای ای
 که بنا شد مردین ره در رشتن میا
 که هر چه از کوه و هفت آبرو را
 چشم من بر کشاید بند راه افتخار
 تا به منزل رسد سعادت اینجا آید
 تا به هر دو معجزه عشق حقیق
 تا بیاید دفتر توحید از لعل تو
 تا بنویسد کتب تجرید از عذبتین یار
 بین بکش خرمی را از چشم حیرت
 تا بغیر و ز سر اندازم در پار یار
 مرده کاند و دین سخن انجوده
 در سیجا زمان بین سفر گم بر در
 تا که بریند بلیار و صحرای سخن
 انصاف لامکان در غدا حاجت دار

در پیش جهان سخن ازین مشایخ است
 در پیش کس زنده ازین نغمه زار
 سوره عا فرود سوره اوله بر آید
 با چو در نوامی که سوره اوله بر آید

